



# نواز

## فرزانه

چکیده

نی نامه، داستان زندگی مولاناست. «نی» خود اوست. پیر فرزانه از تعداد کلمات کاسته و به بار معنایی آن‌ها افزوده است. قافیه و مغالطه را گویا همه سیلاب ببر پوست بُود، پوست بود، در خور مغز شعرا (گزیده‌ی غزلیات شمس: ۶۷)

این مقاله، به بهانه‌ی درس اول زبان و ادبیات فارسی (عمومی) دوره‌ی پیش‌دانشگاهی که به (نی‌نامه‌ی مولانا اختصاص دارد، سبب سروده شدن (نی‌نامه) و حال و هوای مولانا در حین سرودن آن را به اختصار بررسی کرده است.

## کدواژه‌ها

نی، نی‌نواز، نی‌نامه، نیستان، شعر و آدب، جذبه، الهام

مقصود مولانا از «نی»، همین ساز دل‌نواز بادی است که او را به نفس و دم می‌نوازند، به دلیل آن‌که مولانا خود موسیقی می‌دانسته و با این ساز انس و علاقه‌ی وافر داشته است. (شرح مثنوی شریف، ج ۱: ۱). چرا مولانا خود را به «نی» تشبیه می‌کند؟ شاید به این دلیل که نی زردرنگ است و نشان از زردی عاشق در رسیدن به معشوق خود دارد. این زردی به دلیل ریاضت‌های جسم و روح عاشق در راه رسیدن به معشوق خود است. از طرفی «نی» از خود حرفی ندارد و تا در او ندمند آوازی نمی‌خواند. پس این بدان معناست که عاشق به واسطه‌ی دمیده شدن نفس معشوق در جان خود، سر به آواز برمی‌آورد. «نی» تمثیل است و در حقیقت خود مولاناست که از خود و خودی تهی است و در تصرف عشق و معشوق است. خواه شمس تبریز، خواه حسام‌الدین چلبی و یا در قبضه‌ی تقلیب خداست. آن‌چه مهم است، محرک مولانا در بیان این اسرار است که همانا عشق یا معشوق است. از روی روایات افلاکی و دیگران و به شهادت قرائنی که در مثنوی هست، می‌دانیم که مولانا این منظومه‌ی آسمانی را بی‌سابقه‌ی تفکر و اعمال رویه در مدت ده سال یا بیش‌تر می‌سروده و حسام‌الدین چلبی می‌نوشته است و تنها بر اثر هیجان و سوزش دل و جوشش معانی از باطن خود مثنوی را به نظم آورده است (شرح مثنوی، ج ۱: ۱).

شارحان برای مثنوی «نی» تفسیر یا تأویل‌های دیگر نیز دارند، از جمله: ۱. نی، مرد کامل و مکمل است، به مناسبت آن‌که لفظ «نی» در فارسی به معنی نفی نیز



خدیجه دشتی قره‌باغ کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی دبیر دبیرستان‌های چهارانگه و مدرس مراکز تربیت‌معلم و مراکز پیام نور و پیش‌دانشگاهی اسلامشهر و چهارانگه

می آید و مرد کامل از خود فانی است. ۲. روح قدسی و نفس ناطقه. ۳. مقصود نی قلم که ممکن است کنایه از «قلم» باشد. ۴. حقیقت محمدی (همان). البته استاد بدیع الزمان فروزانفر، همی این تفاسیر را ناموجه و دور از مذاق مولانا می داند. اما آنچه به نظر می رسد، «نی» روح قدسی و نفس ناطقه است که از عالم و از رنج غربت و حبس در این نفس ناله و شکایت آغاز کرده و بر این تأویل گفته اند که نیستان، عالم مجردات یا مرتبه ای اعیان ثابت می تواند باشد. بنابراین، به اعتقاد حضرت مولانا، «انسان مبدأ و اصلی دارد که درین عالم کثرت و اختلاف، از آن اصل که منشأ وحدت و اتحادست دورافتاده و جدا مانده است و تمام مساعی و مجاهدات وی هدفش آن است که بار دیگر به اصل خویش راجع شود» (ارزش میراث صوفیه: ۱۳۷).

مولانا، اوج غم و اندوه خود را در این بیت اظهار می دارد (کز نیستان تا مرا بریده اند...)، سپس در ادامه اذعان می کند:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد اشتیاق

درد و شکایت او را تنها فراق دیده و هجران کشیده ای می تواند بشنود و فهم کند که خود درد مهجوری کشیده و سینه ای به زخم

«نی» تمثیل است و در حقیقت خود مولانا است که از خود و خودی تهی است. آنچه مهم است، محرک مولانا در بیان این اسرار است که همانا عشق یا معشوق است.

هجران پاره پاره داشته باشد. با این حال عارف شوریده حال «نی» را، هم برای «خوش حالان» و هم برای «بد حالان»، می نوازد:

من به هر جمعیتی نالان شدم

جفت بد حالان و خوش حالان شدم

تا آن که خوش است خوش تر شود و کسی که غم بر دل دارد در سماع «نی»، خویش را فراموش کند یا در عالم خویش فروتر رود. مولانا، بزرگ ترین درس زندگی را برای جماعت بشری به ارمغان آورده است. او می گوید: مقصود و مطلب را دور از تعصب در همه جا و نزد همه کس باید جست و جو کرد؛ زیرا از هر دلی به حقیقت راهی است. او همدردی و هم آوازی و نرم خوئی را، راه مسالمت آمیزی برای هدایت مردم پیش نهاد می کند. پرواضح است مخالفینی بودند که در برابر مولانا، خصمانه موضع می گرفتند. زیرا حضرت مولانا به نحوی به شکایت خود از منکران کوردل، که به روش او معترض بودند و «نی» و سماع را بدعت می شمردند، در این بیت اشاره می کند:

هر کسی از ظن خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من

مولانا شرط حصول علم و معرفت حقیقی را تجرد از تلقینات و اوهام و اغراض می داند و از آن جا که هر کسی را از گفتار و آهنگ سخن می توان شناخت مولانا هم عقیده دارد:

سر من از ناله ای من دور نیست

لیک کس را دید جان دستور نیست

همانا گفتار و عمل انسان، شاهد و گواه کیفیات روحی است و از این راه می توان به ضمیر و درون هر کس پی برد. این خود یکی از اصول مهم روان شناسی است و روان شناسان به کمک آن به شناسایی شخصیت های درونی افراد می پردازند. پیر نی نواز فاش می گوید اگر چه راز و سر درون هر کس در عمل و قول جلوه گر است، آن را به وسیله ی حواس بیرونی ادراک نمی توان کرد و طریق شناسایی آن یک دل پاک و ضمیری به دور از آرایش هاست. سر و راز، در ناله ظاهر می شود و از این رو ناله، به منزله ی تن و راز به مثابه ی روح است که هم محرک ناله و هم راز در وی جلوه گر است، ولی هر چشم و گوش سر دل را نمی یابد. در ادامه، خداوندگار قونیه، قلم سحرآمیز خود را آغشته به طبع ملکوتی اش می کند و از منبع الهاماتش با جوهر جانش چه خوش می سراید:

آتش است این بانگ نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

و چه زیبا، خاصیت آتشین عشق را که سوزاندن و گداختن است به تصویر می کشد. آتش پلیدی ها را می سوزاند، عشق هم جان سالک پاک باخته را صیقل می دهد و جام جهان نمای دلش را مرکز دریافت جذبه ی حق می گرداند. سالکی که به عشق احد و به یاد صمد، به سماع برمی خیزد و در چرخش بی وقفه ی خود، روحش را از آرایش ها و کدورت ها میزای می کند، با نردبان سماع، هوا و آرزوهای غلط را از دل می برد و دل را برای قبول وارد غیبی و انوار حقیقت آماده می سازد. پس بیهوده نیست که محکم و برنده می گوید:

هر که این آتش ندارد نیست باد

آری آتش همان عشقی است که بارها در دیوان شمس آن را توصیف کرده است. کجاست دلی که درد دل دردمند او و حرارت عشقش را ادراک کند:

وان چه از عشق کشید این دل من که نکشید

و آن چه در آتش کرد این دل من، عود نکرد

(گزیده ی غزلیات شمس: ۱۰۲)

شوریده ی دور از نیستان، هم چون حکمای پیشین معتقد است که زاری «نی» و جوشش «می» برخاسته از عشق است:

آتش عشق است کاندلر نی فتاد  
جوشش عشق است کاندلر می فتاد

فراق». به عبارت دیگر، فهم‌ها را در سطح دریافت و درک این موهبت الهی ناتوان می‌یابد و تنها این نوید را می‌دهد که:

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش  
باز جوید روزگار وصل خویش

البته، مولانا در اشعار دیگرش خارج از نی‌نامه، چه در مثنوی معنوی و چه در دیوان شمس، از عشق سخن‌ها گفته است. اما در نی‌نامه به ذکر شمه‌ای از آن می‌پردازد و آن این‌که چشم و گوش ظاهری قادر نیست و اجازه‌ی دریافت آن را ندارد. در جای دیگر در ذکر پاک‌ی و ارزش والای عشق الهی می‌گوید: «تو بمان ای آن‌که چون تو پاک نیست». مولانا در مرحله‌ی سوم بعد از معرفی عشق، از سختی‌ها و مرارت‌های راه عشق سخن می‌گوید. راه پر خون و قصه‌های عشق مجنون، حکایت از مشقت‌هایی است که حتی گاهی امید وصال در آن نیست. آری معلم فرهیخته، با دادن اطلاعات و آگاهی‌های لازم و کامل، رهروان را در انتخاب راهشان یاری می‌دهد. وی مانند هر صاحب مکتب دیگر، بعد از معرفی اصول و ارکان اساسی خود، به ذکر قوانین و تبصره‌هایی می‌پردازد که رعایت آن الزامی است «هر که بی‌روزی است روزش دیر شد»

هر کس از عشق بی‌بهره باشد، در راه طلب ملول و خسته می‌شود. این حق هر شاگردی است که اطلاعاتی از راهی که در پیش روی دارد، داشته باشد و آگاهانه با جان و دل به سیر و سلوک بپردازد. پیداست که وجود هرگونه اجبار یا تلقین در این راه منتفی است و در آخر معلم عشق و معرفت، از شرط معرفت، که همانا جنسیت و مناسبت حال است، سخن می‌گوید:

«در نیابد حال پخته هیچ خام»

و درافشای این راز سر به مهر دیگر دم بر نمی‌آورد. همان‌طور که حضرت اجل، سعدی شیرین‌گفتار هم فرموده است:

حدیث عشق نماند کسی که در همه عمر  
به سر نکوفته باشد در سربایی را (غزلیات سعدی: ۱۰۵)

در این جا ملای روم با عاشق دور از معشوق، حریف و هم‌پیشه و یار و غم‌گسار می‌شود و همان‌طور که آهنگ موسیقی، خاطرات شنونده را تعبیر و تفسیر می‌کند و او را تسلی می‌بخشد، «نی» هم پرده‌ی راز مولانا را پاره می‌کند و راز دل او را آشکار می‌سازد. او بلافاصله اشاره می‌کند، سماع برای کسی که از سر هوا و شهوت شنود زبان‌بخش و به منزله‌ی سم است:

هم‌چو «نی» زهری و تریاقی که دید  
هم‌چو «نی» دمساز و مشتاقی که دید

و برای اصحاب قلوب، که به شرط می‌شنوند، سودمند و دوا‌ی نافع است. پس به هر صورت بانگ نای زهر و پادزهر تواند بود. (شرح مثنوی شریف: ۱۸).

مولانا در صدد توصیف عشق خود برمی‌آید، درباره‌ی عشق سخن می‌گوید و از عشق و فراقی که در آن امید وصال نباشد، هم‌چون عشق مجنون که ناکام بود، یاد می‌کند:

نی حدیث راه پر خون می‌کند  
قصه‌های عشق مجنون می‌کند

## نتیجه‌گیری

«نی‌نامه»، در حقیقت به‌جای دیباچه و سرآغازهای مفصل و مصنوع و بی‌جان است که شاعران و مؤلفان در آغاز منظومه‌ها و کتب خود آورده‌اند. خداوندگار قونیه و صاحب نی‌نامه، با این مجموعه‌ی به ظاهر کوچک ولی عمیق و پرمحتوا، دریچه‌ای به روی مخاطبین و رهروانش می‌گشاید و سه هدف عمده دارد.

در بخش نخست معرفی و آشنایی با یک شوریده‌ی نی‌نواز، یک انسان آگاه و آشنا با حقایق عالم معنا، سخن از یک اسیر جهان‌مادی است که زندان تن او را به درد آورده است و تحت تأثیر جذبه‌ی حق به ناله و فغان افتاده است. در این جا ذوق و هنر محض و مجرد مولانا در اشعارش مجال ظهور می‌یابد و آن را از همه‌ی قیود و لفظ و ظاهر جدا می‌کند و آن را مثل روح مجرد صاف و پاک می‌کند. چنان‌که قصه و تمثیل را نیز گاه به منزله‌ی رمز و کنایه‌ای از سرگذشت سیر و سلوک روحانی انسان و احوال و اطوار نفس به‌کار می‌برد. قصه‌ی «نی» مولانا نوعی سفرنامه‌ی مرموز روحانی را که منظومه‌ی سربانی موسوم به «جامه‌ی فخر» از قدیمی‌ترین نمونه‌های آن نوع است، عرضه می‌دارد (ارزش میراث صوفیه: ۱۳۰).

دوم، معرفی «عشق» یعنی حقیقت هستی است. هم‌وکه «نی عشق» را می‌نوازد و هر که را در مسیر جذبه‌ی حق قرار می‌گیرد از خود بی‌خود می‌کند. ماهیت این عشق ملکوتی و عظمت آن در عقل هیچ مخلوقی نمی‌گنجد، به همین سبب مولانا از توصیف و تشریح بیش‌تر آن جلوگیری می‌کند، چرا که شنونده‌ای که سخنان او را ادراک کند نمی‌یابد، «سینه‌خواهم شرحه شرحه از

۱. بلخی، محمد (جلال‌الدین بلخی)، دیوان مثنوی شریف، مطابق نسخه‌ی رینولدنیکلسون، تهران، بهنود، ۱۳۷۳، ۲. بلخی، محمد (جلال‌الدین)، گزیده‌ی غزلیات شمس تبریزی، انتخاب و شرح شهرام رجبزاده، تهران، قدیانی، ۱۳۷۳ •  
۳. زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، تهران، سپهر، ۱۳۷۷، ۴. \_\_\_\_\_، آشنایی با نقد ادبی، تهران، سخن، ۱۳۸۳، ۵. سجادی، سیدضیاء‌الدین، مقدمه‌های بر مبانی عرفان و تصوف، سمت، تهران، ۱۳۷۲، ۶. سعدی شیرازی، غزلیات، به تصحیح والدین اسکندری، تهران، قدیانی، ۱۳۷۴، ۷. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران، ج ۲ (خلاصه‌ی جلد سوم)، تهران، بدیسه، ۱۳۷۴، ۸. فرزاد، عبدالحسین، درباره‌ی نقد ادبی، تهران، قطره، ۱۳۷۶، ۹. فروزانفر، بدیع‌الزمان، شرح مثنوی معنوی، ج ۱، ۱۰، ۱۰. معین، محمد. فرهنگ فارسی، ج ۴، انتشارات امیرکبیر •